بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 13 بهمن 1395.

خب بحث ما در مورد روایت ابی بصیر بود که دو نقل داشت و آن را آوردیم. بحث هایش تقریبا بحث های اصلی بحث ما تمام شد. اینجا یک توضیحات خارجی وجود دارد و اینکه مرحوم آقای اراکی این بحث را که طرح می کنند، در نحوه طرح بحث یک مشکلاتی وجود دارد. ایشان روایت صفّار را که روایتی که ما به عنوان روایت صفّار نقل می کردیم اینگونه نقل کرده اند گفته اند روی فی الوسائل فی کتاب الدین عن الکلینی عن أبی علی الاشعری عن محمد بن حسین بن أبی الخطاب. تا آخر سند. کتاب الارث آقای اراکی صفحه 135. چرا ایشان اینگونه نقل کرده است؟ منشأ آن یک ابهام کلی در وسائل هست که در ما نحن فیه آن ابهام به شکل شدید تری ایجاد شده است و احیانا کسانی که به منابع اصلی مراجعه نمی کنند را با مشکل مواجه می کند. من قبل از اینکه وارد این بحث شوم، یک توضیح کلی در مورد روش سندی صاحب وسائل بدهم بعد بیایم و عبارت را بخوانم. صاحب وسائل خیلی وقت ها یک روایت را که نقل می کند در روایت بعدی تعبیر می کند و عنه. این مرجع ضمیر و عنه کیست؟ به طور کلی مرجع ضمیر و عنه در وسائل کسی است که در مصدر حدیث اول سند واقع است. مثلا اگر گفتند محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه، بعد گفت و عنه یعنی آن علی بن ابراهیم. مرجع ضمیر آن کسی است که در مصدر حدیث اول سند واقع شده است. یا مثلا اگر گفته باشند که محمد بن الحسن باسناده عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر مثلا. در سند بعدی گفته باشد و عنه عن محمد بن عیسی مثلا. این و عنه ظاهرش این است که به اولین شخصی که در مصدر اول سند است. یعنی ببینید این محمد بن حسن باسناده عن سعد بن عبد الله، یعنی چه؟ یعنی در کتاب تهذیب سعد بن عبد الله اول سند است. این عنه بر می گردد به آن سعد بن عبد الله که در کتاب تهذیب اول سند است. این یک قانون عام ارجاع ضمیر در وسائل است. بنابراین ضمائر در وسائل به اولین کسی بر می گردند که در مصدر کتاب واقع است. چه آن اولین کسی که در مصدر کتاب هست شیخ مستقیم مؤلّف باشد مثل اسناد کافی چه آن اولین شخصی که در سند کتاب واقع شده باشد شیخ مستقیم نباشد و آن مؤلف مصدر به اسناد از او نقل کند مثل اسناد تهذیب و فقیه. علی أی تقدیر کسی که اول سند واقع شده است ضمیر به او بر می گردد. این قانون کلی وسائل است. البته گاهی اوقات وسائل بعضی وقت ها ضمیر را به همان شکلی که در مصدر بوده است رها کرده است. مصدر ضمیر نتوانسته است تشخیص دهد به کجا بر می گردد عین همان را باقی گذاشته است. ولی اینها نادر است به طور طبیعی ضمائری که در وسائل آمده است ضمائری است که خود صاحب وسائل آن ضمیر را ذکر می کند. به اعتبار اینکه در اصل کتاب ضمیر بوده است آن ضمیر را به حال خودش رها نمی کند. آن خیلی نادر است به آن شکل نقل شدن. خب این نکته اول را داشته باشید نکته دوم اینکه صاحب وسائل خب خیلی وقت ها یک سند را که ذکر می کند بعدش روایت را ذکر می کند، در ذیلش از مصادر دیگر سند های دیگر روایت را می آورد که ما سند ذیلی اینها را تعبیر می کنیم. و به این کار در اصطلاح ما تذییل می گوییم. در این تضییلات وسائل یک ابهامی احیانا گاهی اوقات وجود دارد. اگر بعد از یک روایتی که با یک تضییلی هست، ضمیری باشد، این ضمیر به اصل روایت بر می گردد یا به تضییل بر می گردد؟ مثلا سند قبلی این است محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر. بعد ذیلش می گوید و رواه محمد بن الحسن باسناده عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عیسی. بعد می گوید و عنه عن احمد بن محمد. این و عنه عن احمد بن محمد به چه کسی بر می گردد؟ به این سعد بن عبد الله بر می گردد که در سند ذیلیه بوده است و این روایت هم مثل این سند ذیلیه روایتی است که باسناده باید سر آن بیاید یا نه، این و عنه بر می گردد به آن علی بن ابراهیم که در آن سند اصلی بود. به کدام ها بر می گردد؟ خب خیلی وقت ها اصلا ضمیر از جهت طبقه ای و اینها روشن هست که به کدام یک از اینها بر می گردد چون دو طبقه کاملا مختلف هست آن کسی که اول سند ذیلی هست با آن کسی که اول سند اصلی است بعد از آن مؤلف مصدر. خب بعضی جاها واضح است مثلا فرض کنید محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر. سند بعدی اش این است و رواه الصدق باسناده عن زراره عن أبی عبد الله علیه السلام. بعد می گوید و عنه عن محمد بن عیسی، محمد بن عیسی که از مشایخ زراره نیست. پیدا است که این به زرره بر نمی گردد به همان سند اصلی بر می گردد. یا برعکس گاهی اوقات روشن است که به آن ذیلی بر می گردد به آن اصلی بر نمی گردد. این ولی بعضی جاها ابهام وجود دارد. که به این ذیلی بر می گردد یا به آن اصلی بر می گردد. یک قانون عامی در وسائل وجود ندارد در مورد اینکه ضمیر بعد از سند مذیّل سند ذیلی دار، مربوط به آن سند اصلی است یا به مربوط به سند ذیلی است؟

سؤال:

پاسخ: خب بفرمایید قانونش چیست؟

شاگرد: اگر تذییل به اسم راوی بیان شده باشد سند بعدی به همین تذییل بر می گردد. اگر گفته باشد و رواه الصدوق بر می گردد به اصل حدیث.

استاد: اگر یک همچین قانونی باشد همین جا نقضش است. اگر قانون به آن شکل باشد این نقضش است حالا بعد عرض می کنم.

سؤال:

پاسخ: من فعلا قانون خاصی در این مورد به ذهنم نمی رسد. بعد اگر بود به نظرم یک موقعی شما گفتید من دیدم موارد زیادی همین جور است که آن آقا گفته بودند ولی تک و توکی معارض داشت. غالبش همان ججوری بود که آن آقایان گفته بودند. در نتیجه یک قانون نسبتا خوبی بود که اکثر موارد را پوشش می داد موارد خیلی زیادی را. ولی در ذهنم هست همان موقع یک مقداری گشتم، تک و توک نقض هایی پیدا می کردم. خب حالا عرض کنم خدمت وجود شما

این نکته کلی را داشته باشید. حالا بیاییم در این روایت مورد بحث ما. این روایت بحث ما غیر از آن مشکل کلی که در موردش وجود دارد، یک مشکل ویژه ای هم در آن وجود دارد که سبب شده است که عبارت خیلی مندمج شود و طبیعی است که بزرگانی مثل مرحوم اقای اراکی در فهم روایت دچار اشتباه شوند. خب من عبارت وسائل را می خوانم، وسائل جلد 18 صفحه 365 این شکلی شروع می شود.

محمد بن یعقوب عن أبی علی الاشعری عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن یحیی الازرق عن أبی الحسن علیه السلام فی رجل قتل و علیه دینٌ

خب این روایت. بعدش می گوید

و رواه الصدوق باسناده عن صفوان بن یحیی الازرق عن أبی الحسن علیه السلام مثله

بعدش دارد

محمد بن الحسن باسناده عن احمد بن محمد عن معاویه بن بکیر عن علی بن حسن بن رباط عن یحیی الازرق نحوه.

خب تا اینجا مشکلی نیست. خیلی واضح است. بعد از آن هم اکثرش واضح است. بعد می گوید

و باسناده عن أبی علی الاشعری مثله

و باسناده یعنی چه؟ یعنی همان و محمد بن حسن باسناده عن أبی علی الاشعری مثله. بعدش دارد

و باسناده عن الصفار عن معاویه بن حکیم نحوه.

این باسناده یعنی چه؟ یعنی محمد بن حسن باسناده عن الصفار. بعدش دارد

و عنه عن ایوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن عبد الحمید بن سعید قال سألت ابی الحسن الرضا علیه السلام و ذکر نحوه

خب این و عنه به آن صفّار بر می گردد یعنی محمد بن الحسن باسناده عن الصّفار عن أیوب بن نوح عن صفوان بن یحیی. بعدش دارد

و باسناده عن صفوان بن یحیی.

این و باسناده یعنی چه؟ یعنی باز هم محمد بن الحسن باسناده عن صفوان بن یحیی مثله. بعد آن ضمیر مورد بحث ما بعد از این همه ضمائر و اسنادات و اینها وارد شده است. می گوید

و عنه عن محمد بن حسین بن ابی الخطاب عن محمد بن اسلم الجبلی

به طور طبیعی این یا باید بر گردد به این سند ذیلیه آخرین سند ذیلی و باسناده عن صفوان بن یحیی باید برگردد. خب صفوان بن یحیی که راوی از محمد بن حسین بن أبی الخطاب نیست. یا به این باید برگردد یا به آن سند اصلی اصلی که آن محمد بن یعقوب که آنجا بود. به آن سند اصلی هم که برگردد گفتیم ضمیر به کجا بر می گردد؟ به نفر اولی که بعد از اسم مؤلف است. بنابراین به اسنادی عن صفوان بن یحیی به این که بر نمی گردد پس باید برگردد به آن اولی که سند اصلی است. محمد بن یعقوب عن أبی علی الاشعری. این به اصطلاح تحلیلی است که مرحوم آقای اراکی کرده اند برای اینکه این عنه را برگردانند به آن أبی علی الاشعری. ابی علی الاشعری هم طبقه اش طبقه ای است که از محمد بن حسین ابی الخطاب کاملا می تواند نقل کند. نمی دانم خارجا نقل دارد یا نه ولی محمد بن حسین بن أبی الخطاب کسی است که کلینی با یک واسطه نقل می کند. مشایخ کلینی مثل علی بن ابراهیم، محمد بن یحیی عطار و اینها از محمد بن حسین بن أبی الخطاب نقل می کنند. أبو علی اشعری هم باید نقل داشته باشد الآن خاطرم نیست که از محمد بن حسین بن أبی الخطاب صریحا نقل دارد یا ندارد ولی طبقه اش کاملا وفق می دهد با اینکه از محمد بن حسین بن أبی الخطاب نقل کرده باشد. بنابراین ایشان با توجه به اینکه به آن ذیلی یعنی اخیر نمی تواند برگردد پس به آن اصلی برگردانده است. در حالی که صاحب وسائل به آن ذیلی آخری باز نگردانده است به یکی قبلی برگردانده است. چون معلوم بوده است که به آن بر نمی گردد این را قرینه قرار داده است به قبلیش برگردد. به قبلی زیدی نه به آن اصلی ایشان به ظهور اینکه صفوان بن یحیی که راوی محمد بن حسین بن أبی الخطاب نیست به این ظهور اکتفا کرده است برای ارجاع ضمیر به سند قبلش از اسناد ذیلیه. نه به آن سند اصلیه. این خودش ایجاد ابهام کرده است دیگر می بینید سند چه مقدار سند گیر و مشکل دار شده است. این سند صاحب وسائل. ما برای فهم بسیاری از اینها الآن دیگر مشکل خاصی ندارد الآن در حاشیه همه چاپ های وسائل آدرس تک تک اینها را داده اند. خب آدم باید نگاه کند آدرس تهذیب داده است یا آدرس مثلا کافی داده است. اگر به سند ذیلی برگردد آدرس تهذیب داده است. اگر به سند اصلی برگردد آدرس کافی داده است. اگر سند هایش هم یکی باشد مرادم این است هر دو آدرس هم یکی باشد هم دو سندش هم از یک مصدر باشد آدم نگاه می کند می بیند که در کدام مصدر به این شکل وارد شده است و در کدام مصدر به آن شکل. این ابهامی که اینجا وجود دارد منشأ شده است در بعضی از بحث های دیگر هم هست در اصول الآن مثالش را دقیق یادم نیست نمی دانم در احادیث من بلغ بود چه بود به وسائل که مراجعه کرده اند یک روایتی را به محاسن برقی نسبت داده اند که اصلا در محاسن برقی نیست. در کافی است که منشأ آن همین است نحوه ارجاع ضمیر به سند ذیلی یا سند اصلی را با هم دیگر قاطی کرده اند. اینها خیلی هایش حتما باید مراجعه به اصل متن شود تا با این مشکلات و ابهاماتی که وجود دارد در منابع متأخر و جوامع متأخره با آن مواجه نشویم. خب بحث تمام. نتیجه ای که می خواهم از این مجموع بحث ها بگیریم این است به نظر می رسد که اولا روایت ابی بصیر گفتیم دو نقل دارد یک نقل آن نقل صفار است و یک نقل آن نقل غیر صفار است. ما نقل صفار را نهایتا ترجیح دادیم. نتیجه نقل صفار این است که اگر شخص بخواهد قصاص کند، بدون ضمان حق قصاص ندارد. اما در مورد هبه چه؟ آیا آن حق هبه دارد یا ندارد؟ این روایت می گوید که هبه جایز است و لازم نیست در قبل از اینکه انسان هبه کند ضمان حاصل کند. ولی از روایت علی بن ابی حمزه استفاده می شود که اگر هبه هم بخواهد بکند، اشکالی ندارد هبه کند ولی در رتبه بعد از اینکه هبه کرد ضامن می شود. یعنی همان مطلبی که در سایر نقل های روایت ابی بصیر وارد شده بود همان مطلب در روایت علی بن ابی حمزه وارد شده است و ما روایت علی بن ابی حمزه را حجت دانستیم. پس بنابراین نتیجه بحث این می شود و بین روایت علی بن ابی حمزه و روایت ابی بصیر به نقل صفّار یک تعارض دیگری وجود داشت که آن تعارض این بود که روایت ابی بصیر می گفت که بدون ضمان حق قصاص ندارید. روایت علی بن ابی حمزه می گفت بدون ضمان هم حق قصاص دارد امام از بیت المال آن دین را ادا می کند. ما جمع کردیم بین این دو روایات که اگر جایی زمینه پرداختش از بیت المال باشد، امکان پرداختش باشد، و امام مبسوط الیدی که به این حکم عمل می کند وجود داشته باشد و حق دیّان زمین نمی ماند خب عیب ندارد ورثه می توانند قصاص کنند و حق دیّان هم زمین نخواهد ماند. ولی جایی که چنین زمینه ای نیست که در بسیاری از موارد همچین زمینه ای وجود ندارد. اگر، حالا یا چون زکات به آن مقدار کافی نیست یا به هر حال، جایی که زمینه پرداخت دین به توسط امام علیه السلام وجود نداشته باشد، در این صورت باید اول ورثه ضامن دین بشوند و بعد قصاص کنند اگر بخواهند قصاص کنند. این مجموع جمعی که بین روایات داشتیم.

سؤآل:

پاسخ: همین روایت یکیش دیّان است دیگر. غارمین یکی از مصادیق چیز است دیگر. می گوید در بعضی روایات هست می گوید قاصیت قرض این است که اگر توانستی ادا می کنی اگر نتوانستی امام از بیت المال ادا می کند دیگر.

سؤال:

پاسخ: عرض کنم البته در نقل روایت ابی بصیر به نقل صفّار تعبیر اینگونه نیست که ان وهب، یک نکته را تذکر دادند دوستان که من یادم رفته بود بگویم. یک تفاوتی نقلی بین روایت أبی بصیر به نقل صفّار وجود دارد و نقل دیگران. در نقل دیگران این است که ان وهب اولیائه دمه للقاتل. به این شکل وارد شده است. در نقل صفار این است ان وهبوا اولیائه دیه القاتل. ولی به نظر می رسد با توجه به تفسیری که ما کردیم این دو تعبیر مثل هم هستند. چون ما گفتیم بخشیدن دم یعنی نه تنها دم را ببخشد بلکه دیه هم نگیرد. بنابراین با آن تفسیری که ما کردیم از بخشیدن دم، بخشیدن دم به علاوه بخشیدن دیه هر دو اش را باید بخشیده باشند. بنابراین به احتمال زیاد یکی از اینها تصحیف نسخه ای دیگری است. چون دمه للقاتل یا دیه القاتل، از جهت نوشتن مثل هم هستند. یکی از اینها تصحیف دیگری است. ممکن است اصلا دیه القاتل امام علیه السلام فرموده باشد برای تصریح به همان نکته ای که از وهب دمه للقاتل استفاده می شود. ما می گفتیم از وهب دهمه للقاتل استفاده می شود که دیه را بخشیده اند و هیچی نگرفته اند. و الا بخشیدن دم نیست. باید هیچی به ازای آن گرفته نشده باشد. اینکه اینجا گفته است ان وهب اولیائه دیه القاتل، کأنه می خواهد تصریح کند که نه تنها دم را بخشیده اند دیه قاتل را هم بخشیده اند. و حالا فقط یک نکته اینجا می خواهم عرض کنم، اگر ما دیه القاتل باشد آن حرف هایی که ما دیروز می زدیم یک مقداری روشن تر نتیجه گیری بحث ما است. آن این است اگر بحث دیه القاتل باشد، بحث این می شود یعنی تعارض بین این روایت با روایت دو تا نقل ابی بصیر با فرض اینکه این دو نقل دو روایت باشد، اینکه اینها ججمع عرفی دارند و راحت می شود جمع کرد خیلی واضح تر می شود. با توجه به ان وهب اولیائه دیه القاتل. چون معنای عبارت این می شود که ان وهب اولیائه دیه القاتل، ضمنوا. اگر نه، و الا فلا اگر ما بگوییم که

سؤال:

پاسخ: این در نقل ابی بصیر دیه القاتل است نه در آن نقل. اگر در آن نقل می گوید ان وهبوا اولیائه دیه القاتل فجایزٌ. در نقل صفار دیه القاتل دارد. آن تفاوت ندارد با آن. اگر در آن یکی نقل دیه القاتل بود یک مقداری راحت تر حل می شد چون و الا فلا معنایش این است که اگر دیه را نبخشند دیه را بگیرند. اصلا به قود ناظر نبود. آن صورتی که آقای خویی می گوید آن مفهوم دارد، آن اصلا مفهوم نداشت. اصلا ناظر به این است که اگر دیه را بگیرند. یعنی مقسم جایی است که قصاص نمی کنند. جایی که قصاص نمی کنند دو صورت دارد یا دیه را می گیرند یا نمی گیرند. آن در آنجا نیست. نه مطرح نکرده بودند من اول به ذهنم رسیده بود که مطرح کنم بعد یادم افتاد که این دیه القاتل در نقل صفار است نه در نقل غیر صفار. بنابراین تفاوت چندانی در نتیجه بحث پیدا نمی کند. بنابراین نتیجه اش همان است یعنی در واقع اگر هم اینها دو روایت هم باشد، این همین را می خواهد بگوید که اگر آنها دیه را ببخشند، دم قاتل را ببخشند، می خواهد تصریح کند اگر دیه را هم بخشیده باشند اشکالی ندارد مانعی ندارد. اما حالا ضامن می شوند یا نمی شوند را ناظر به این روایت نیست. یعنی آن چیزی که این روایت بنا بر نقل صفار به آن تکیه دارد، بحث اصل جوازش است. بگوید آیا جایز هست یا نیست، می گوید اگر دیه را ببخشند جایز است. می توانند بدون تضمین، دیه را ببخشند ولی در قود نمی توانند بدون تضمین. ناظر به این است هل یجوز الهبه من دون تضمین، می گوید هبه اش جایز است ولی قودش جایز نیست. البته عرض کردم که اطلاق مقامی اقتضا می کند که اگر هبه را بخشید نه تنها جایز است بلکه گرفت و گیری هم ندارد. نه تنها جایز است این هبه را ببخشند فجایزٌ، اطلاق مقامی اش اقتضا می کند که ضمان قهری ای هم حاصل نشده باشد. به صراحت روایتی که می گوید که اگر دیه را بخشید ضمان حاصل می شود از این اطلاق مقامی رفع ید می کنیم. اشکال ندارد از اطلاق مقامی انسان رفع ید کند. بنابراین نتیجه اش این است که خیلی بین اینکه دیه القاتل باشد یا دمه للقاتل باشد، تفاوتی در محتوا و نتیجه گیری بحث حاصل نمی شود. خب نتیجه بحث این است محصل بحث این است که اگر وترثه دم قاتل را ببخشند کامل و دیه هم نگیرند، ضامن دین می شوند ضمان قهری. اگر نه بخواهند قود حاصل کنند بخواهند قصاص کنند دو صورت دارد. یا امکان پرداخت آن از بیت المال هست، زمینه پرداختش از بیت المال هست. اگر زمینه پرداخت آن از بیت المال باشد، از بیت المال می بخشند و متوقف بر تضمین نیست. ولی اگر از بیت المال نشود، متوقف بر این است که تضمین شود. اینکه این تفصیر در کلمات فقها هیچ نیامده است منافاتی با پذیرش ما ندارد. چون اولا خیلی از فقها روایت محمد بن اسلم را حجت نمی دانستند به خاطر همین آن روایت را یک سری از فقها روایت علی بن ابی حمزه را حجت نمی دانستند این جور نیست که با توجه به اینکه این روایت حجّت هست از آن اعراض کرده باشند. عمده این است که چندان به این روایت علی بن ابی حمزه اعتنای آن چنانی نمی کردند علاوه بر اینکه این روایت علی بن ابی حمزه صدوق دارد. صدوق همین روایت علی بن ابی حمزه را دارد هم روایت ابی بصیر را بنا بر نقل غیر صفار دارد. پس بنابراین صدوق به این تکه اش عمل کرده است و شیخ طوسی به آن تکه اش. اینجور نیست که ما بگوییم حتما باید یک جوری مشی کنیم که با فتوای علما مطابق بیاید. این نتیجه گیری این بحث.

اما یک بحثی اینجا می ماند که این را انشاء الله فردا بحث خواهیم کرد آن این است که مراد از این ضمانی که اینجا هست ضمان عقدی است یعنی رضایت مضمون له و صاحب دین لازم است یا لازم نیست. من یک روایتی اینجا می خوانم که شبیه همین روایت مورد بحث ما هست این بحث در موردش هست یکی دو تا مصدر هم آدرس می دهم این ها را ملاحظه فرمایید و این یک بحث کلی در مورد ضمان هست که آیا در ضمان رضایت مضمون له شرط هست یا نیست. ادعای اجماع شده است که روایت مضمون له شرط است در ضمان اصطلاحی. ولی صاحب حدائق این را انکار کرده است. جلد 21 صفحه 10 این را انکار کرده است و یک سری روایاتی را ایشان استشهاد کرده است که در جواهر در مقام پاسخ بر آمده است. جواهر الکلام جلد 26 صفحه 123. من نمی خواهم اصلا وارد آن بحث کلی ضمان شوم. بعضی از نکاتی در بحث صاحب جواهر هست در این بحث به درد می خورد. و الا من وارد آن بحث نمی شوم. روایاتی که در اصل همان بحث ضمان وجود دارد آدرسش این است جامع الاحادیث باب 20 من ابواب الدین که جلد 23 صفحه 386 تا 389 است. این روایت اصلی اش است و یک روایت دیگر هم جلد همان 23 صفحه 453 حدیث 34242 است. در حدائق هم بعضی روایت ها را آورده است در جواهر هم آورده است به نظرم همه اینها در این دو باب که ادرس دادم هست. اگر هم نبود جواهر و حدائق روایت دیگر بحث در آن هست. خب یک روایت دیگری اینجا هست من آدرسش را می دهم این را فردا می خوانیم. کافی جلد 5 صفحه 303 حدیث 2. این یضمنوا دین الغرماء در آن هم وارد شده است. عین همین تعبیر یضمنوا دین الغرما در آن هم وارد شده است ببینیم اینها مراد از یضمنوا دین الغرما چیست یعنی صرفا یک به معنای یک ایقاع ه ست یا به معنای عقدی است که ضمان مضمون له هم باید چیز باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد